

ابراهیم جان معطر

(میرزا محمد باقر بواناتی معلم زبان فارسی ادوارد براون)

بقلم آقای ایرج افشار

این روزها ترجمه‌های از حاجی محمد علی پیرزاده می‌نوشتم تا در مقدمه سفرنامه فرنگش که با اهتمام دکتر حافظ فرمانفرمایان زیر چاپ است درج شود. بمناسبت ملاقاتی که میان حاجی پیرزاده و میرزا محمد باقر بواناتی در بیروت روی داده و شرح حالی که پیرزاده از بواناتی در سفرنامه خود منعقد ساخته و ذکر می‌کند از شخص مذکور در مکتوبات ادوارد براون به حاجی پیرزاده آمده است ناگزیر از مراجعه به یادداشت‌هایی نسبه که در سال ۱۳۲۶ در باب بواناتی جمع کرده بودم.

نام میرزا محمد باقر بواناتی را نخستین بار در سفرنامه حاجی پیرزاده دیده بودم و بعدها مکرر در کتابهای ادوارد براون بنامش برمی‌خوردم و نیز گاه به گاه از زبان آقای سید حسین تقی‌زاده اطلاعاتی نفیس در باب روابط براون و بواناتی می‌شنیدم که همه ارزش ثبت و تحریر داشت. و عمده‌واره در اندیشه داشتم که روزی به تنظیم و تلیق اطلاعات و یادداشت‌های خود در باب این مرد غریب رفتار و عجیب خوی موفق شوم و وی را که از مردان آزاده فکر و ادیب بوده و سمت معلمی فارسی ادوارد براون، یکی از سرشناس‌ترین ایران‌شناسان را داشته است چنانکه باید به اهل فضل ایران معرفی کنم.

۱- مآخذ و مدارک

از سعیدی تاجامی : جلد سوم تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۹ ش. (محتوی برینج مکتوب از ادوارد براون به حاجی پیرزاده).

- ۲ - تذکره شعاعیه : تألیف شعاع الملک شیرازی، نسخه خطی شماره ۳۸۳۹ - کتابخانه ملی ملک (ص ۴۴۵ - ۴۵۲).
- ۳ - حدیقه الشعرا: تألیف احمد ایشیک آقاسی در سال ۱۲۹۶ قمری، نسخه خطی شماره ۲۸۱ مجموعه وقفی علی اصغر حکمت در کتابخانه دانشکده ادبیات (ص ۴۴۳).
- ۴ - دانشمندان و سخنسرایان فارس: تألیف محمد حسین رکن زاده آدمیت، جلد اول، تهران، ۱۳۳۷ ش. (صفحات ۴۲. بعد).
- ۵ - سفرنامه حاجی پیرزاده: تألیف حاجی محمد علی پیرزاده نائینی، نسخه خطی شماره ۶۹۵ کتابخانه مجلس شورای ملی (جلد ۲ ص ۴۴۲).
- ۶ - فرهنگ سخنوران: تألیف دکتر عبدالرسول خیام پور، تبریز، ۱۳۴۰ ش.
- ۷ - مرآة الفصاحة (تذکره): تألیف شیخ مفید شیرازی در سال ۱۳۱۶ قمری، نسخه خطی از آن جعفر سلطان القرائی (دانشمند مقیم تبریز که قسمت مربوط به بواناتی را از راه لطف برای من استنساخ و ارسال فرمودند)، ذیل اسم «معطر».

- 3-- Browne, E. G. - *The press and poetry of modern Persia*, Cambridge, 1914.
- 9-- « « « . - *A descriptive catalogue of the oriental manuscripts belonging to the late E. G. Browne*. Completed and edited by R. A. Nicholson. Cambridge, 1932. pp. 2-4, 37, 292.
- 10-- « « « . - *A literary history of Persia*. Vol I. London, 1902.
- (ترجمه فارسی توسط علی پاشا صالح بنام «تاریخ ادبی ایران» طهران ۱۳۳۳ ش.)
- 11-- « « « . - *A year amongst the Persian*. Cambridge, 1893.
- (ترجمه فارسی توسط ذبیح الله منصوری بنام «یکسال در میان ایرانیان، طهران ۱۳۳۳ ش.)

مقالات

- ۱۲ - «سیرزا محمد باقر بواناتی»، مجله مهر، ۴ (۱۳۱۵): ۱۴۲ - ۱۴۴ (محتوی برترجمه نامه ادوارد براون به محمد پسر میرزا محمد باقر. ظاهر اینست که ترجمه عربی نامه براون در یکی از روزنامه های عربی زبان منتشر شده و این مقاله از روی آن روزنامه نقل و تنظیم گردیده است).

- ۱۳ - تقی زاده. سیدحسین: «سیدجمال الدین»، مجله کاهو، شماره ۳ سال دوم دوره جدید (۱۹۳۱): ص ۱۰.
- ۱۴ - مجتبی سینوی: «ادوارد براون و خدمات او به ایران»، مجله روزگارتو، ج ۱، ش ۲ (۱۹۴۱): ص ۹ - ۱۰.
- ۱۵ - نوائی، عبدالحسین («امیر»): «این ایرانی عجیب»، مجله اطلاعات ماهانه، ج ۳، ش ۱ (۱۳۲۹): ص ۱۵ - ۱۸ (اطلاعات نسبتاً کاملی را دربردارد).

اسناد خطی

- ۱ - سه مکتوب از میرزا محمدباقر بواناتی به سیدجمال الدین اسدآبادی (موجود در خانواده امین الضرب مهدوی).
- ۱۷ - سه مکتوب از ادوارد براون به حاجی پیرزاده (موجود نزد آقای نیرالدین پیرزاده).

۲- سیر کلی زندگی

میرزا محمدباقر بواناتی که مدتی میرزا محمدباقر خدائی و چندی میرزا محمد باقر لفری و ایامی ابراهیم جان معطر شهرت داشت و در لندن خود را محمدباقر ایرانی می خواند یکی از ایرانیان خوش قریحه و با استعداد و هوشمند و دانا و باهویت و زبردان عجیب اطوار قرن گذشته ایران است که در ادب فارسی و تاریخ ادیان و آراء ملل و نحل صاحب مطالعه و ابتکار و تصرف بود. زندگانی پرماجرا و عجیب این مرد نشانه ای روشن از جولان دائم فکر و هیجان روح و اندیشه ای است که او را به سفرهای مختلف و بدعت گذاری دینی و اداری داشت. اگرچه نزدما ایرانیان گمنام و کم آوازه مانده است اما کسانی که سرگذشت ادوارد براون را بدانند و سفرنامه او را خوانده باشند کم و بیش نام بواناتی را شنیده و بر احوال غریب وی وقوف یافته اند.

بی هیچگونه تردید ترجمه احوال مردانی از نوع میرزا محمد باقر که در عصری که نخستین نسیمهای نهضت بیداری و آزادی در ایران می وزیده است و

دست روزگار آنها را از وطن به دیار دیگر برده و با مشکلات به نبرد کشانیده است و سرانجام از میان حوادث سردی مردانه بالیده شده‌اند نمونه‌ای در خور مطالعه برای اطلاع از کیفیت احوال اجتماعی ایرانیان در آن ایام خواهد بود.

میرزا محمد باقر نه تنها در مباحث مربوط به اسلام و بهبود و نصرانی و عقاید کلامی صاحب عقیدت و تصرف بود بلکه در افکار سیاسی و مسائل اجتماعی ایران نیز ذی‌علاقه و در همکاری با اشخاصی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده نیز همراه و هم‌راهی بود و در زمان اقامت لندن و بیروت با این طبقه حشرونشر داشت. از جمله شیخ محمد رضا صاحب مجله المنار در جلد اول کتاب زندگانی شیخ محمد عبده (ص ۸۱۷ - ۸۱۸) به موضوع مترجم بودن وی میان شیخ محمد عبده و سیاسیون انگلیس در مذاکرات مربوط به سودان و مصر اشاره می‌کند. (۱)

میرزا محمد باقر (۲) فرزند صابرشیدانی (۳) از مردم یوانات فارس و از خانواده‌ای دهقان است. مبادی علوم عصری را در زادگاه خود فرا گرفت. پیش از دوازده سال از عمرش نمی‌گذشت (۴) که بی‌اطلاع خویشان و کسان خود را از یوانات به شهر شیراز کشانید و تحصیلات قدیمی مرسوم عهد را در مدارس قدیم و نزد علمای آن شهر فرا گرفت و آرام آرام، بواسطه نشست و خاستی که با مردم متجدد هند رفته و فرنگ دیده پیدا کرده بود، در پی آموختن زبان انگلیسی برآمد. شیراز در آن عهد مسیر مردمی بود که از طریق هند با فرنگ آمد و شد داشتند. نیز انگلیسیانی چند در آنجا مقیم بودند. میرزا محمد باقر تحت تأثیر چنین افراد و بسبب حس تجدید طلبی و آزاد فکری به تنگدلی آنها لباس فرنگی می‌پوشید. بی‌هیچ پروا و ملاحظه سخنانی تند در رد افکار ارتجاعی و اعمال استبدادی و خرافات دینی و اقوال علمای مذهب بیان می‌کرد. طبعاً

۱ - مجله مهر سال ۴ ص ۱۴۵.

۲ - در حقیقه الشعرا و تذکره شعاعیه و سفرنامه حاجی پیرزاده نام او «محمد» ضبط شده است.

۳ - در کتاب «دانشمندان و سخنسرایان فارس» نسبت شیدانی بر اسم خود میرزا محمد باقر

هم الحاق شده است.

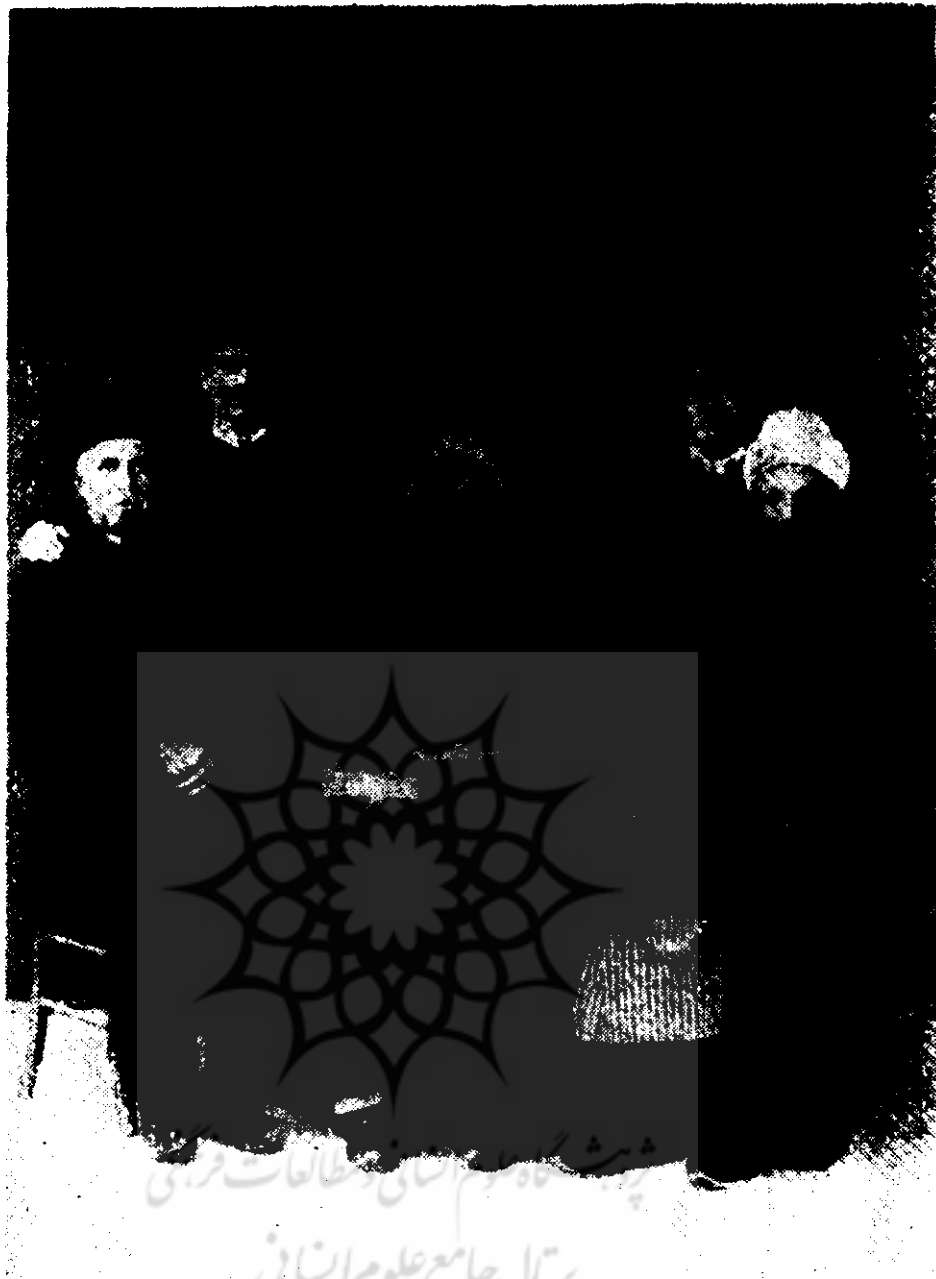
۴ - حقیقه الشعرا، مرآة الفصاحة.

این گونه حرکات و سخنان بر علمای شهر و مردم متعصب عصر سخت گران می آمد. شاقبت چنان شد که شهرت بی دینی و دهری بودن میرزا در شهر در گرفت و میرزا محمد باقر را «باقر کفری» خواندند. ناچار زندگانی شیراز برو دشوار و ناگوار شد. پس خود را گزیرا آن دید که به دیاری دیگر هجرت کند. لاجرم جلای وطن و توطن در غربت را اختیار کرد تا از بیم شحنة شهر و بداندیش بردمان در امان بماند. سالهایی دراز از عمر (ظاهراً قریب سی سال) را در مالک خارج (هند و بغداد و مصر و انگلیس و بیروت) گذراند. شهرت او به بی دینی و داشتن لقب «باقر کفری» برای مؤلف «تذکره شعاعیه» موجب بیان مطالب اغراق آمیز و حتی غیر واقعی شده است. چه شعاع الملک در کتاب خود می نویسد: «در لندن پس از غالب شدن بر علمای ملل حبس شد و پس از رهایی اشراجش کردند و در ایران هم از هر بلدی خارجش می کردند و در طهران با اتهام لامذهبی^(۵) محبوس شد». در صحت این مطالب جای تردیدست.

از شرحی که گذشت معلوم شد که ما از سرگذشت وی در عهد جوانی اطلاع درستی نداریم. سنه تولد او را نمی دانیم و از مآخذی هم که بازمانده از عصر اوست و احوال او را ضبط کرده اند اطلاعات کافی بدست نمی آید. غالب مطالبی که در حق او نوشته اند اطلاعاتی است کلی و نوعاً از سسوعاتی که در باب افراد پرسر و صدا رواج می یابد. از میان مآخذی که در اول مقاله بدست داده شد آنچه مؤلف حدیقة الشعراء^(۶) و حاجی پیرزاده (در سفرنامه) نوشته اند بعلت آنکه هر دو بواناتی را دیده بوده اند صحیح تر و بیشتر قابل اطمینان است. آنچه ادوارد براون در کتاب «یک سال در میان ایرانیان» و در مکتوب خود به پسر بواناتی نوشته است نیز قابل استنادست. مطالبی هم که جناب آقای سید حسن تقی زاده از قول براون و حسینقلی خان نواب روایت می کند و اطلاعاتی که آقای محمد حسین رکن زاده آدمیت بنقل از فرزند بواناتی در تألیف خویش آورده است برای تحقیق در احوال بواناتی قابل استفاده است.

۵ - این حبس بنا بر آنچه فرزند بواناتی برای آقای رکن زاده آدمیت نقل کرده مربوط به دوستی و روابط او با سید جمال الدین اسدآبادی بوده است.

۶ - غالب مطالب مندرج در تذکره مرآة الفصاحة منقول از این کتاب است.



این عکس بسال ۱۸۸۵ در بیروت انداخته شده است

از چپ به راست : محمد باقر بواناتی - شیخ محمد عبده - حاج پیرزاده (یعنی حاج آقا حسین که بشکل محمد حسین در مکتوب براون ازور نام رفته است) .

پشت سر از چپ بر راست : جمال الدین بیگ (بنابه مکتوب براون پدرش حاج تم شرعی بیروت بوده و خودش شاگرد بواناتی) . وسطی شناخته نمی شود . میرزا اسمعیل پسر بواناتی . (اصل این عکس در کتاب تاریخ مطبوعات ادوارد براون طبع شده)

مطابق آنچه در حدیقة الشعرا (تألیف سال ۱۲۹۶ قمری) نوشته شده است مؤلف کتاب مذکور حدود سال ۱۲۷۵ با بواناتی در شیراز ملاقات می‌کند و از اوصافی که در باب میرزا می‌نویسد می‌توان تخمین کرد که بواناتی در آن عهد مردی چهل ساله بوده است. لذا تولد وی را با توجه به اینکه در سال ۱۳۰۹ قمری وفات شد (و با توجه به حالت چهره وی در عکسی که از او در کتاب تاریخ مطبوعات براون مندرج است) می‌توان حدود سال ۱۲۴۰ قمری دانست.

بنحوی که از نوشته حدیقة الشعرا برمی‌آید (و روایات دیگر نیز مؤید این مطلب است) بواناتی پس از اینکه سالیانی در هند و عراق عرب (بغداد) بود بوطن بازگشت. در سن یاز (یعنی یازدهم) مدتی از عمر خود را در بوشهر گذرانید و در آنجا زن اختیار کرد و مدتی مترجمی قونسولگری انگلیس را در عهده داشت. (۷) از آنجا به لندن رفت و پس از چند سال اقامت (که کمتر از پنج سال نبود) به سبب آنکه دخترش به بیماری سل دچار شد بنا بر تجویز پزشک مجبور به مسافرت بیروت شد (حدود سال ۱۸۸۵). دخترش در بیروت درگذشت و بواناتی پس از مدتی اقامت چون دولت عثمانی با ماندن او در بیروت مخالف بود (۸) به ایران آمد و مطابق آنچه فرزندش برای رکن زاده آدمیت نقل کرده است در تهران بسال ۱۳۱۰ ق. درگذشت. سال وفات وی را مؤلف تذکره شعاعیه ۱۳۰۹ می‌نویسد. ادوارد براون در «یک سال در میان ایرانیان» نوشته است که خبر وفات بواناتی را دو سال پیش ازین در سال ۱۸۹۳ (۱۳۰۹/۱۳۱۰) شنیده.

فرزند بواناتی موسوم به اسمعیل که با رکن زاده آدمیت همکاری اداری بود برای آقای رکن زاده نقل کرده است (۹) که پدرم پس از آمدن طهران در منزل خود

۷ - مؤلف حدیقة الشعرا نوشته است که تا این زمان (یعنی ۱۲۹۶ سال تألیف کتاب) در بوشهر بود، ولی این مطلب درست نیست. زیرا مطابق نوشته مندرج در صفحه اول «شمیسه لندنیه» در سال ۱۸۷۹ میلادی (مطابق ۱۲۹۶ قمری) در لندن بوده است.

۸ - براون در «یک سال در میان ایرانیان» به این مطلب اشاره می‌کند. قطعاً سبب این امر هم مناسبات و فعالیت‌های او با شیخ محمد عبده بوده است.

۹ - دانشمندان و سخنسرایان فارس، جلد اول ص ۴۱۶.

مکتبی داشت و زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی تدریس می کرد و مشیرالدوله و مؤتمن - الملک از جمله شاگردان او بودند و انگلیسی می آموختند. پسر بواناتی نقل کرده است که من و پسران نصرالله خان مشیرالدوله بر روی حصیر می نشستیم. یک بچه یهودی چرک و ژولیده ای هم همدرس ما بود. چون نصرالله خان ازین موضوع باخبر شد روزی بدیدن پدرم آمد و درخواست که بچه یهودی را از نشستن با فرزندانم دور کند! بواناتی سخت برآشفته شد و به تندی گفت در مکتب من جای معینی برای فقیر و غنی، مسلمان و یهودی نیست. اگر نمی پسندید پسرانتان را ببرید! نیز رکن زاده از قول فرزند بواناتی می نویسد که چون سید جمال الدین از ایران اخراج شد (مسلماً سفر دوم سید در سال ۱۳۰۷/۱۳۰۸ منظور است) بواناتی را هم به امر ناصرالدین شاه محبوس کردند. پس از مدتی که در زندان ماند، بسبب توسل ما به امین السلطان آزاد شد. لکن حکم کردند که برای تبلیغ مذهب اسلام به لندن بروند و مستمیری هم در حق او معین شد. اما مدتی نپائید که بواناتی در طهران وفات کرد و نخستین وجه مستمیری را به پسرش دادند.

۳ - نقل اقوال مرآة الفصاحة و حدیقة الشعراء

بشریحی که در نوشته های براون مندرج است بواناتی در اوائل جوانی مدتی درویش مسلک بود و خود را میرزا محمدباقر خدائی می خواند. پس از آن نصرانی و سپس یهودی شد و در میان سیرفکری و تغییر عقاید مدتی هم دهری مسلک و بی دین و منکر مبنای توحید و اعتقاد مذهبی بود. اما عاقبت به اسلام گرائید و بحد کمال و تمام در ترویج مذهب اسلام کوشا بود. شرحی که در حدیقة الشعراء و مرآة الفصاحة در خصوص عقاید و افکار دوران جوانی و تحول آراء دینی او آمده قابل نقل است و ما را با آن روح سرکش دقیقتر آشنا می کند:

«معطر یا مسیحی بواناتی - امر این مرد عجیب است... در

سال هزار و دوویست و هفتاد و پنج یا کم و بیش که درست بخاطرم

نیست. شد فقیر در شیراز بودم شهرت کرد که میرزا باقر نام
 بوآقایی باین شهر آمده و منزلی دارد و بعضی طیور مختلف الشکل
 آورده. مردم بتماشاهی روند و در آن ضمن بعضی صحبتهای غریب
 می دارد و دعاوی بی معنی کرده گاهی می گوید من حضرت روح الله
 هستم، گاهی میگوید منذر از نزول و خروج آن حضرتم. گاهی
 میگوید نایب حضرت حجة سوعودم. اشعار بسیار هم بنام خود
 می خوانده و دعوی اطلاع از هر علم می کند. میان بعضی از
 طلاب ذیل وفالی شد. بعد از قدری توقف از منزلی که داشت نقل
 کرد بجائی که با منزل فقیر قریب بود. ولی فقیر ابداً ملاقاتش
 نکردم. ناشیبی یکی از آشنایانش مضطربانه نزد فقیر آمد که چند
 نفر از مشایخ درین چندروزه به منزل این شخص آمده و برخوردی
 فراخور ندیده دلتنگ شده و گفته اند ما نزد علما شهادت خواهیم
 داد که این مرد کافرست و باید کشته شود و از عصر تا حال که این
 خبر به او رسیده کمال اضطراب خاطر دارد. بعضی از اسباب خود
 را جبه جا شده کتابهای خود را هم پنهان نموده، اما خودش را
 هیچ کس راه نمی دهد. فقیر خواستم کناره کنم. گفتم او ادعای
 نبییت نولت انگلیس دارد و وکیل آنها در اینجا معتبر و مقتدر
 است. برود بخانه آنها. گفت رفتم و گفتم جواب دادند که چون
 احتمال بلوای علما و عامه دارد تکلیف ما حمایت و نگاهداری او
 نیست. بالجمله خیلی عجز کرد. تا لا علاج گفتم رفت او را آورد.
 دیدم از کمال اضطراب هیچ نمی فهمد. همینقدر گفتم مگر آنچه
 از قول تو گفته اند راست است؟ قسمها خورد که دروغ است و
 دوسه جزو از بغل بیرون آورده گفت عقیده من اینهاست که به
 نظم در آورده ام ولی از بلوا اندیشه مندم. چون اضطرابش خیلی

بود مرا رحم آمد. گفتم حالیا مقصودت چیست؟ گفت متزلزلم و قلبم به توقف ابن بلاداطمینان ندارد. مرا ازین شهر بیرون کن. من هم لابد بهمان شخص سپردم که امشب درخانه نگاهدارش و بعضی همسایگان را هم خواسته سپردم که اگر شبانه کسی از جایی به طلب او بیاید اجازه ندهند و تأکید نمودم که اسباب حرکتش را فراهم کرده قبل از طلوع آفتاب از شهرش بیرون کنند و کردند و همان جزوه‌های شعرش نزد من ماند.

صبح دیدم واقعاً محق بوده و جمعی متفق بوده‌اند که به قتلش رسانند. بعضی علما را هم متفق کرده‌اند. وقتی به دارالحکومه رفتم اجتماعی منعقد و این حرف در میان بود که باید او را حاضر کنیم تا در حضورش شهود کفرش اقامه شوند. فقیر گفتم زحمت بر خود مدهید که او ازین شهر بیرون رفت. از جوش و خروش نشستند که باید عقبش فرستاد و بازش آورد و به قتلش رسانید. گفتم این کار بی‌ثمرست. هرچه بود از ملک شما رفت. وانگهی شاید انتسابش به دولت انگلیس حقیقت داشته باشد. اگر چنین کاری شد اسباب زحمت کلیه فراهم خواهد بود. مرحوم طهماسب میرزای مؤیدالدوله که آن وقت حاکم فارس بود همین حرف را قبول کرد و امر گذشت.

بعد از آنجا به هرجا رفت ازین قبیل حرفها ازو مذکور میشد. این اوقات می‌شنوم در بندر ابوشهر ساکن است (۱۰) و بواسطه همان بستگی به دولت انگلیس آسوده، اما از تصویر مزخرفات نیاسوده و دایم در تأویل و تنزیل کلام الهی مداخله و مباحثه دارد. یعنی آیه‌ای را عنوان می‌کند و می‌گوید معنی

۱۰ - اگر منظور سال تألیف کتاب (یعنی ۱۲۹۶) باشد درست نیست. به حاشیه ۷ نگاه کنید.

وتأویل این آیه فلان است و مردم نفهمیده‌اند. مردمان که با او آمیزش نمی‌کنند. بعضی جهال با او معاشرت می‌نمایند و از طریقه راست منحرف می‌شوند. همین هم نقل اقوال است و الا خود حقیر زیاد از همان قدر که نوشته شد ملاقات نکرده و صحبت نداشته‌ام.»

مؤلف «مرآة الفصاحة» نوشته است:

«هنگامی که به شیراز آمد نشد که او را ملاقات کنم. لیکن شنیده شد که می‌گفت من مظهر عیسی میباشم و درین بلد در محله یهود به منبری رفت و ایشان در نزد او اجتماع می‌کردند و او آنها را از تورات موعظه می‌نموده. شنیده شد که تورات و انجیل و زبور و قرآن و غیر آنها را از حفظ داشته و نیز شنیده شد که چون فرار اختیار نمود به بوشهر رفت و از آنجا به هندوستان و فرنگستان رفت و در آن بلاد ترتیب قرآن را تغییر داده و به نحو دیگر آنرا مرتب ساخته و آیاتی که در سکه نازل شده بر آیاتی که در مدینه نزول یافته مقدم داشت. الی غیر ذلک.» (۱۱)

۴ - سید جمال الدین و میرزا محمد باقر

دانستیم که میرزا محمد باقر بواناتی بهنگام جوانی بسبب شهرت دهری گری و بی‌دینی و ایراد سخنان بدعت‌آمیز مجبور به جلائی وطن شد. خود به حسینقلی خان نواب در لندن نقل کرده بوده است و آقای سید حسن تقی‌زاده این قول را ذیل احوال سید جمال الدین اسدآبادی در مجله کاوه (۱۲) آورده‌اند که: چون سرادر شیراز تکفیر کردند ناگزیر به سوی بوشهر فرار کردم. اما ما موران حکومت مرادنبال کردند و در برازجان بمن رسیدند و مرا گرفتند و قصد داشتند که برای حکم قتل نزد یکی از علما

۱۱ - آقای خان ملک ساسانی نقل کردند که میرزای شیرازی به بواناتی پیغام فرستاده و او را ازین تصرفات برحذر داشته و گفته بوده است که اینگونه کارها عاقبت ندارد!

۱۲ - شماره سوم سال دوم دوره جدید، صفحه ۱۰.

ببرند. درین هنگامه سید جوانی از علما که از طرف بوشهر آمده بود در برازجان بود. مردم مرا پیش او بردند تا سید بر ادعای مردم حکم کند. سید سیلی محکمی در گوش من نواخت و گفت این ملعون کافر را در اطاق مجاور حبس کنید تا صبح دستور تمس او را بدهم! طبق این دستور مرا حبس کردند. نصف شب در باز شد و همان سید وارد شد و گفت برخیز و فوراً فرار کن! بدین طریق و به تدبیر آن سید از مهلکه جان به دربردم. بعدها چون سید جمال الدین به لندن آمد (ظاهراً مراد سفر ۳/۱۳/۱۸۸۴ است که سید از پاریس به لندن رفت) او را شناختم و دانستم آن سید همانند من، سید جمال الدین مدیر «عروة الوثقی» بود. این روایت را آقای رکن زاده آدمیت نیز به نقل از فرزند بواناتی با مختصر اختلاف در کتاب خود نقل می‌کند. رکن زاده نوشته است که منزل سید جمال در برازجان، یعنی محل ملاقات سید و میرزا، در سرای مشیرالملک بوده است و چون هر دو در سرای مذکور منزل داشتند طبعاً میان آنها ملاقات دست داده است و چند روزی با هم مصاحب بوده‌اند. تا اینکه سر بازی که حکم گرفتن و بردن میرزا را داشته است از راه می‌رسد و حکم را ارائه می‌دهد. پسر از اینکه سید از موضوع مطلع می‌شود بدان حیل که در پیش نقل شد میرزا را رهائی می‌بخشد. (۱۳) میرزا محمد باقر در زمانی که سید جمال الدین با همکاری شیخ محمد عبده (۱۴) در پاریس بنویشتن روزنامه مشهور عروة الوثقی اشتغال داشت نامه‌هایی در تمجید و تحسین سید و فعالیت او با و نوشته است که خوشبختانه سه مکتوبش اکنون در دست است و عیناً در اینجا نقل می‌شود. (۱۵) این سه مکتوب بر روی کاغذهای مخصوصی نوشته شده است که بواناتی برای خود در لندن با سر لوحه خاص طبع کرده بوده است. عکس یکی از

۱۳ - نکته‌ای که در اینجا قابل بحث است و آقای تقی زاده بدان توجه فرموده‌اند اینست که این واقعه در صورت صحت مربوط به سفری غیر از سفر سال ۳/۱۳ ق. سید جمال خواهد بود. درین صورت سید جمال سالها پیش از سفر سال ۳/۱۳ ق. از بوشهر گذشته بوده است.

۱۴ - روابط میرزا با شیخ محمد عبده در بیروت نیز ادامه داشت. عکسی که با هم در بیروت گرفته‌اند و بر او خود چاپ کرده است قرینه‌ای از آن عوالم است.

۱۵ - این مکتوبها در جزء اسناد و اوراق و کتبی از سید جمال الدین موجود است که سید آنها را در سفر ۳/۱۳ ق. در منزل امین‌الضرب رهائی کند و به روسیه می‌رود و اکنون نیز مطالب آنها بصورتی کتابی با همکاری دکتر اصغر مهدوی تهیه شده است و عن قریب نشر می‌شود.

آنها برای نمودن خط بواناتی و سرلوحه کاغذش طبع شود. مطلب مندرج در مربع سرلوحه اینست: «دارالاسلم لندن، انکسر الصلیب و مات الخنز، سی صک کیرو، ۱۸۷» (۱۶).

مکتوب اول مورخ ۲۴ ژوئن ۱۸۸۴



337 Bondell Road
Limehouse E
22 June 84

الی مدیرالسیاسة جمال الدین الحسینی الافغانی
دام فضله العالی

مرحباً بمن هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد والبسه درع الغيرة
والانتصار دفعاً لاصحاب العناد ومنحه من العلم والفضل ما يجسن
به حال العباد ويصلح بالهم التقوى وهي لهري خير الزاد
ما احسن يوماً رايت في لندن العدد الحادي عشر من العروة
الوثقى لا انفصام لها. شدد به اذيع، ووضع عني وزري. الذي
انقض ظهري. وعلمت علم اليقين ان الله ما ودع المسلمين وما قلني
و للاخرة خير لهم من الاولى. اني ومطالعات فرسني
طوبى لاممة يبعو بعضهم بعضاً الى الخير والصلاح ويتواصلون بالحق
ويتواصلون بالصبر واهم امل النجاة: بورك من اوصلك لهذا الباب
وعلمك الكتاب وانك الحكمة وفضل الخطاب: اري بادي الرأي
ركل ما تقول وارجو من الله ما ترجو حتى يقول الرسول

العبد الجاني

محمد باقر الباناني الايراني

to Bureau of Translation.

۱۶- مطلب این سرلوحه در یکی از کاغذها مختصر تفاوتی دارد و باین شرح است:
«... سی رق معطر، ۱۸۷»، منظور از «سی صک کیرو، ۱۸۷» و «سی رق معطر، ۱۸۷» معلوم
نشد. بی تردید رمز گونه است.

مکتوب دوم مورخ ۹ ژوئیه ۱۸۸۴

حبیب لیبب من - نامه گرامی آن دوست امین و خیرخواه جمهور مسلمانین مع
جریده فریده سماء عروۃ الوثقی که به سرافرازی کمترین کسبیل شده بود رسید و از
اطلاع مضامین آنها دل و جان را کمال نشاط و انبساط حاصل گردید. الحق حال
به نهجی است که در اظهار آن اجتهاد بلیغ شده و در ابلاغ آن جد جهید بظهور آمده.
ولی خلق در خواب و بنیان امر در شرف خراب، معلومی شود مگر اینکه عون سرمدی
دستگیری کند و سوابق غفلت به لواحق انتباه مبدل گردد.

چون این هیچ جملت جوی را بی اختیار شوق ملاقات آن بیک سلام در سر و فریضه «و
امر هم شوری بینهم» نیز اهل اسلام را امری مهم و مطلبی معتبر است از مرحمت عالی آنکه
اطلاع داده شود که چه وقت در ک صحبت آن جناب ممکن است استدعا تا به عزم
فیض یابی روانه آن صوب گردیده دوسه روزی هم پاریس را دیده باشد و عم به فیض
ملاقات رسیده باشد.

العبد الجانی محمد باقر ایرانی

M. Bakir of Persia

هر کجا عقلی به عقلی یار شد	گلخن آنجا روزه و گسزار شد
هر کجا یاری زیاری دور شد	گلشن آنجا خودنه گلخن گورش شد
ای جمال الدین خدا را همتی	بوز سعیت زنده گردد ملتبی
ورنه از اسلامیان جز نسام نیست	خلق در لهنوند و لهنو اسلام نیست
تیشه بر بیخ درخت دین رسید	و آن درخت آسوده کم تمکین رسید
برگ برگ این شجر در اضطراب	شاخه ها سرزان ز بیم انقلاب
و آن شجر غافل ز اصل و فرع خویش	گوید آسایم اگر برهم ز کیش
گر نه عون حق خبردارش کنسد	پس سقوط صرف بیدارش کند

مکتوب سوم مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸۴

خلیل جلیل من و هادی سبیل حضرت ذوالمنن را مدام از شش جهت سلام

یاد. آنچه فرمودی احسان نمودی و بر مقدار ممنونیت من افزودی. قلبم را شاد و
فؤادم را از اندوه زیاد آزاد کردی.

گفته‌ست سبایت نمیدواری داد
گر خدایا خواهد آنچه ما خواهیم
عسادی جمله واحد قهار
عیسی و موسی و جمیع رسل
همه تازان به سوی ابراهیم
همه را همه احمدی بر لب
مشمک به عروه وثقی
من راهم رای البقا فیهم
من هدوه الی اللذی وجدوه
من رضوا عند طالین رضی
جمله مطلوب و طالب یک یسار
پارسی گوی و تترائی و تسازی
از زبان سوی بی زبانی راه
آگهی زنده‌گی جاویدان
زنده آگه، آگه زنده
چون نه این و نه آن و نه خویشم
هیچم و آرزوی نسل دارم
نارمن این و بار من هم این

مقصودت طرح محمدرت بنهاد
یک به یک مهدی هدی اللهم
بسه کتاب محمد مختار
بار بندگان این حمولۀ کل
همه شایان سلام رب رحیم
همه را فیض سرمدی مطلب
وصف این عروه لائفصام لها
زاد حرصاً لورک ما فیهم
وجدوه هدی اللذی وجدوه
رضی الله عنهم عوضاً
لیس فی الدار غیره دیار
مست صهبای سر همرازی
بی زبانی ز هر زبان آگاه
زندگی جان جان آگاهان
من بیچاره هردو را بنده
گرچه از بهر هر سه دلریشم
زان که در کل نهان بود یارم
تسو بگو چونی ای جمال الدین

العبد الجانی

محمد باقر ایرانی

علی آقا وسایر یاران ایرانی تحیت وثنای فراوان میرسانند. م. ب.

حسینقلی خان نواب برای آقای تقی زاده نقل کرده است که میرزا روزی سرا
با برادریم (که هر دو شاگرد او بودیم) پیش سیدی برد که بسیار خوش بیان و جذاب و
با حرارت بود. بواناتی که خود مردی زبان آور و نطق و مغرور به دانائی و علم خود
بود و در مجالس معمولاً مجال صحبت به دیگری نمیداد در آن ملاقات بسیار ساکت و
مؤدب و نسبت به آن سید در نهایت احترام و سکوت بود. ما ازین حالت بسیار متعجب شدیم.
بعد از خروج از منزل چون سبب را از میرزا سؤال کردیم در جواب گفت که آن شخص
سید جمال الدین افغانی بود. او اوقیانوس است و من همچون نهری که بدان اقیانوس
متصل می شود!

بنابراینچه رکن زاده آدمیت از قول پسر بواناتی می نویسد و در صفحات قبل
بدان اشاره شد بواناتی سید را هنگام سفر سال ۱۳۰۷/۱۳۰۸ قمری به طهران
مجدداً دیده بوده است.

۵ - ادوارد براون و میرزا محمدباقر

میرزا محمدباقر مدت توقف در لندن را به تدریس زبان عربی و فارسی می گذرانیید
و ازین راه امرار معاش می کرد. از جمله حسینقلی خان نواب و عباسقلی خان برادرش
شاگرد او بوده اند (۱۷). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مشهورترین شاگرد وی ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی است که
متون و کتب زبان فارسی را با بواناتی می خواند.
براون در کتابهای خود چند بار به شاگردی وی اشاره می کنند. مبسوط ترین
بیان شرحی است که در ابتدای کتاب «یک سال در میان ایرانیان» نوشته است و بدان
می ارزد که مضمون مطالب آن خلاصه و نقل شود:

«میرزا محمدباقر مشهور به ابراهیم جان معطر از مردان جهان دیده

۱۷ - براون در جلد اول «تاریخ ادبی ایران» نوشته است که کتب نیز پیش بواناتی فارسی

نویسه است.

است. چه نیمی از جهان را دیده و باشش زبان (۱۸) زنده آشناست. او ابتدا شیعی بود. بعد به درویشی گرائید. آنگاه مسیحی شد. مدتی بی دین بود. چندی به آئین یهودی زیست. پس از آن خود دینی آورد که اسم آنرا «مسیحی اسلامی» گذاشت. کتابی هم در عقاید خود بنظم و تشریح زبانهای فارسی و انگلیسی نوشت و قسمتی از عمر و ثروت خود را بر سر این دین گذاشت.

میرزا محمد باقر مردی دیدنی بود. اگرچه زیاد حرف می زد و اهل جدل بود و بعضی از سخنانش از عقل بدور مینمود اما من او را دوست می داشتم و در دوران عمر خود کسی را ندیدم که چون میرزا محمد باقر غرق خیالات و دنیای اندیشه‌ای باشد که خود خلق کرده است. نسبت به مال دنیا بی اعتنا بود. از نزدیک شنیدم پدانشناس ذی نفوذ پرهیز داشت. بسبب مزاج تند، گاه دوستان خود را می رنجانید.

در اطاق کوچکی زندگی می کرد که مقداری کثیر کتابهای فارسی و عربی و عبری و انگلیسی در اطراف آن قرار داشت. اما من تصور نمی کنم که این کتابها را می خواند، زیرا در موقع انتهائی کتاب و مقاله می نوشت و چون کسی بر او وارد می شد به صحبت کردن می نشست. دیگر و وقتی برای مطالعه نمی ماند! نخستین بار من برای درک معنای اشعار دیوان حافظ و مثنوی که می توانستم بخوانم نزد او رفتم. او پذیرفت. ولی بیش از ده دقیقه نگذشت که میرزا کتاب را به کناری گذاشت و اوراقی را بدر آورد و گفت که من شعرهای خود را از شعر حافظ دوستتر دارم! اگر تو میل داری شد با من فارسی بخوانی باید آثار مرا بخوانی! اگر نظم و نثر من را فهم

کنی فهم اشعار حافظ بر تو آسان خواهد بود! این راهم بدان که من از تو مزدی نمی‌خواهم فقط برای نشر معرفت است که به تو درس می‌دهم! بی‌تردید اگر میرزا محمدباقر اشعار خود را شرح و معنی نمی‌کرد من ملتفت معانی آنها نمی‌شدم. پس از اینکه مقداری در باب شیروخرس و اژدها و یاجوج و ماجوج و کهنه و قدیسین و حواریون (۱۹) بحث کرد به مباحث سیاسی پرداخت. بعد عقاید زردشت و افسانه‌های قدیمی ایران را بمیان کشید و مجدداً بر سر مذهب مسیح رفت و هرگاه مناسبتی می‌یافت آیاتی از قرآن می‌خواند. میرزا محمدباقر بسیار پر حرف بود و بهمین علت هموطنانش از او می‌گریختند. یکی از ایرانیان که با من دوست بود به من می‌گفت آمدن من به منزل شما مشروط بدان است که میرزا محمدباقر آنجا نباشد! اما من با صبر و تحمل توانستم از میرزا بسیار استفاده کنم. مخصوصاً لهجه فارسی من تصحیح شد....

میرزا محمدباقر یک دختر هیجده ساله و یک پسر سیزده ساله داشت. هر دو مسیحی بودند و جز انگلیسی، زبان دیگری نمی‌دانستند. دخترش سخت مریض شد. پزشکان گفتند باید او را به لبنان ببری که آب و هوای بهتری دارد. در آن زمان من طب تحصیل می‌کردم و می‌بایست که منظمآبه بیمارستان بروم.... اما شبی نبود که به دیدن میرزا نروم. بعضی از شبها تا نیمه شب اشعار خود را برای من می‌خواند. میرزا می‌گفت که با وجود توصیه اطبا تا درس تو تمام نشود دخترم را به لبنان نخواهم برد! بالاخره کتاب تمام شد و روز بعد آن با دختر و پسرش به سوی مشرق رفت. قبل از حرکت رساله‌ای را که در تفسیر بعضی آیات

۱۹- کنایت از اصطلاحاتی است که میرزا در اشعار خود بکار برده است.

قرآنی تألیف و تحریر کرده بود به من داد. من این رساله را پیش او درس خوانده و از آن مطالب بسیاری آموخته بودم....

پس از آن میرزا محمد باقر را ندیدم. اما باب مکاتبه میان ما باز بود.... (۲۰) بعد ها شنیدم که دولت عثمانی میرزا محمد باقر را از لبنان تبعید کرد و او به ایران رفت. از آن پس کمتر از او نامه می رسید. دو سال پیش شنیدم که فوت شده است.

براون در تاریخ مطبوعات و شعر جدید ایران نیز از میرزا بعنوان نخستین شاعر سیاسی ایران نام برده و ایاتی چند از قصیده «شمیسه لندیه» او را که محتوی بر اشارات و کنایات سیاسی در رفتار روس و انگلیس نسبت به ایران است نقل کرده است. نیز در مکتوبی که به پسر میرزا موسوم به محمد (مقیم بیروت) در تاریخ ۹ مارس ۱۹۰۹ نوشته و ترجمه آن در مجله مهر مندرج است (۲۱) به سوابق آشنائی خود با میرزا و تحصیل زبان فارسی نزد او اشاره می کند و اطلاعاتی ملخص بدست می دهد. از جمله می نویسد:

« نخستین استاد من مرحوم میرزا باقر معروف به ابراهیم معطر بود. آشنائی من با آن مرحوم در سال ۱۸۸۳ یا ۱۸۸۴ مسیحی شروع شد... در علوم دینی و زبانهای قدیم و جدید مانند عبرانی، یونانی، انگلیسی، عربی و فارسی از دانشمندان و نوایغ عصر خود بشمار می رفت. مخصوصاً زبان انگلیسی را در کمال فصاحت تکلم می نمود و به اسلوب فلاسفه و علمای آن زمان می نوشت. بواناتی یکی از سخن سرایان بزرگ (۲۲) بود و حتی هنگام خوراک ساکت نمی نشست و بسیاری از ایرانیان مانند پرنس ملکم خان

۲۰ - از نامه های براون خطاب به حاجی محمد علی پیرزاده هم که در دست است نیک برمی آید که براون همواره بیاد میرزا بوده است. نگاه کنید به متن آن مکاتیب مندرج در «از سعدی تا جامی» و مقدمه «سفرنامه حاجی پیرزاده» (جلد اول، تهران، ۱۳۴۲).

۲۱ - مجله مهر، سال چهارم صفحات ۱۴۲-۱۴۴.

۲۲ - قطعاً مقصود براون «سخن گویان پر حرف» بوده است.

سفیران وقت ایران در لندن از قدرت بیان او مرعوب بودند. بطوریکه یونانی خود برای من حکایت کرد مذهب تشیع داشته و پس از طی مراحل شباب بطریقت درویشی درآمد و خود را میرزا باقر خدائی معرفی نمود. آنگاه سفری به هندوستان کرد و برای پی بردن به اساس مسیحیت نصرانی شد و علوم عبرانی و یونانی و لاتینی را فرا گرفت، بقسمی که مبلغین و رهبانان این مذهب خواستند او را به رتبه اسقفی ترقی دهند. پس از تبحر در لاهوت و اطلاع از اسرار آن بخواندن تألیفات ولتر و برخی از طبیعیون دیگر پرداخت و در نتیجه شکی در اصل دیانت مسیح برایش رخ داد و رساله‌ای درباره مسیح انتشار داد و مذهب نصاری را یکباره ترک گفت، ولی روح جوانش آرام نمی گرفت و می خواست خود را به سرچشمه حیات برساند. بنابراین سفری به بغداد نمود و آنجا یهودی شد و به اندازه‌ای در علوم و عقاید مذهبی یهود دست یافت که پس از چندی به مرتبه خاصی ارتقاء یافت. آنگاه در دیانت اسلام مطالعات عمیق تری نمود و در آخر کار اسلام را بر نصرانیت و یهودیت برتری داد و سرانجام یکی از مبلغین بزرگ و دعاة قابل اسلام گشت. یهودیها از ترک میرزا باقر خیلی متأثر شدند و چیزی نگذشت که او از بغداد به بوشهر و از آنجا به انگلستان رفت.» (۳)

۶- قصه‌های ازو

آقای تقی زاده نکته‌هایی بسیار شنیدنی از اخلاق و عقاید و شوخ طبعی میرزا بنقل از براون و دیگران فرمودند که نقل آنها را لازم می دانم. از جمله آنکه میرزا محمد

۳۳ - متأسفانه ترجمه درستی ازین مکتوب نشده است. ظاهراً نیست که ترجمه از روی ترجمه

عربی مکتوب نقل شده است.

باتر دردوران اقامت لندن مسلمانان دوآنشه وبسیار متعصب بود. فکروذ کرى جزتبليغ مسلمانانى نداشت. درين امرچندان مبالغه واحتمام داشت كه به كسانى كه پيش او درس مى خواندند به شرط خواندن تفسير اثر او مجاناً درس مى داد و اجرتى نمى خواست. اما اگر كسى كتابهاى ديگر را مى خواند ساعتى دوشلینگ مى گرفت.

براون نقل كرده است كه نامه اى به او نوشتم و اظهار كردم كه مى خواهم درس فارسى بخوانم. ميرزا در جواب نوشت هروقت كه مى خواهى بيا ! اما من چون با آداب مشرق زمينى آشنا نبودم از اين نوع جواب تعجب كردم و نفهميدم چرا وقت معينى نكرده است ! ناچار نامه ديگرى به او نوشتم. اين بار ميرزا سخت عصبانى و برآشفته مى شود و مى گويد كه عقل در كلۀ اين فرنگيهانىست ! من مى گويم هروقت مى خواهى بيا و او مى نويسد وقت تعيين كن !

ميرزا به براون تكليف مى كرده است كه بايد تفسير قرآن سراى بخوانى و براى آنكه آنرا فهم كنى بايد آنرا به انگلىسى به تو بيايوزم ! اما براون كه شوق مخصوصى به خواندن متون ادبى قديمى فارسى داشت تحصيل تفسير قرآن ميرزا، آن هم بزبان انگلىسى، مطلوبش نبود. پس در پى تمهيد برسى آيد و پس از تجسس مطلع مى شود مردى اصفهانى كه انگلىسى نميداند روزهاى جمعه پيش ميرزا مى روزه و كتب ادبى مى خواند. براون هم ناچار اين مجلس را براى تحصيل زبان فارسى مفيد ميداند !

براى آقاى تقى زاده حكاييت كرده اند كه روزى ميرزا به انجمن سبط مفقود (در لندن) مى رود. افراد اين مجمع معتقدند كه انگليسهائى از نسل سبط مفقودند. روزى كه سرزا به آن مجمع مى رود موضوع بحث منشأ نژاد انگليسهها بوده است. جمعى انگليسهها را سامى نژاد و دسته اى هندواروپائى مى دانسته اند. درين بين ميرزا اجازه سخن مى خواهد و مى گويد اگر شما فارسى مى دانستيد پى مى برديد كه انگليسهها از نسل سگ اند ! براى دليل مى گويد كه شما خود را انگلوسا كسن مى خوانيد. كلمه سا كسن مركب است از سگ (در فارسى معادل dog) و son (به معنى پسر) ! اين شوخى موجب آشوبى در جمعيت مى شود و ميرزا رندانه از درى بسوى خانه خود مى گريزد.

۷ - عیال و اولاد

مطابق شرح مندرج در ابتدای رساله «شعیسه لندنیه» مطبوع در لندن (۱۸۸۲) باین تفصیل: «منظومتان انشد هما المیرزا محمد باقر البواناتی الملقب بابراهمیم جان معطر تذکاراً لما اریه الله تعالی لیلۃ میلاد ابنه المحبوب المیرزا اسحق المولود ۱۲ جون ۱۸۷۶ فی بندر ابی شهر المتوفی ۲۴ نوامبر ۱۸۷۹ فی دارالسلام لندن وامه شیرین جان بنت رمضان الصباغ توفیت صبح ولادة الولید والله فعال ما یرید» بواناتی در زمان اقامت بوشهر با شیرین جان دختر رمضان صباغ عقد ازدواج بست و ازین ازدواج پسری بنام میرزا اسحق در ۱۲ ژوئن ۱۸۷۶ در بوشهر متولد شد که در ۲ نوامبر ۱۸۷۹ در لندن وفات کرد. زنش شیرین جان هم بر سر زادن همین فرزند در گذشته است. چنانکه پیش ازین دیدیم براون نوشته بود که میرزا محمد باقر یک دختر ۱۸ ساله و یک پسر ۱۳ ساله داشته است. دختر همان است که در بیروت در گذشت و پسر (بنام میرزا اسمعیل) فرزندی است که عکسش در عکس دسته جمعی بیروت دیده می شود و بعدها همراه میرزا بطهران می آید و بنا بر گفته آقای رکن زاده آدمیت در حدود سال ۱۳۷۰ قمری در سن نزدیک هشتاد در طهران وفات می کند. میرزا اسمعیل تحصیل کرده لندن و تبعه انگلیس بود و سالها در بانک شاهی و بعد در شرکت سهامی مرکزی در قسمت حسابداری بمصدر کارهای مالی بود (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ۱: ۴۲۴).

بواناتی در بیروت با زنی از مردم آن شهر نیز ازدواج می کند و ازین ازدواج پسری بنام محمد متولد می شود که در همان شهر زندگی میکرد و مدیر روزنامه «البلاغ» بود.

۸ - جدول سنواتی احوال بواناتی

تاریخ احتمالی تولد	[۱۲۴۰] حدود
(حدود دوازده سالگی) از بوانات به شیراز آمد	حدود ۱۲۵۲
وسپس به بلاد خارج رفت.	
مطابق نوشته حدیقه الشعرا در شیراز بوده	۱۸۵۸/۱۲۷۵

در فاصله سالهای ۱۲۷۵ تا ۱۲۹۳ در مسافرت بوده/.....
مطابق شرح مندرج در رساله شمیسه لندنیه در بوشهر بوده (سال تولد اسحاق و وفات زن)	۱۸۷۶/۱۲۹۳
در لندن بوده (وفات اسحاق)	۱۸۷۹/۱۲۹۷
طبع رساله شمیسه لندنیه و سدیرة ناسوتیه در لندن	۱۸۸۲/۱۳۰۰
با براون آشنا شده است	۱۸۸۳/۱۳۰۰
مکاتبه با سید جمال الدین افغانی از لندن به پاریس (۲۴)	۱۸۸۴/(ژوئیه)
مطابق نوشته براون به بیروت رفته است (و حتی اواخر ۱۸۸۴)	۱۸۸۵/۱۳۰۲
در بیروت بوده (باستناد نامه های براون به حاجی پیرزاده و شرح حالی که حاجی پیرزاده در سفرنامه از او بدست داده است)	۱۸۸۷/۱۳۰۵
باستناد گفته فرزندش پس از خروج سید جمال از تهران به حبس افتاده است)	۱۸۹۰/۱۳۰۸
وفات در طهران باستناد نوشته براون و ماخذ دیگر (۱۳۱۰ هم ذکر شده)	۱۸۹۳/۱۳۰۹

۹- آثار و اشعار

(۱) معروفترین اثری که از او بطور مستقل چاپ شده و سپس بطور خلاصه در کتاب تاریخ مطبوعات ادوارد براون و بعضی از مراجع دیگر احوال او نقل شده است دو منظومه « شمیسه لندنیه » و « سدره ناسوتیه » است. هر دو سخت معقد و مملو از الفاظ سمعجور و مشحون از لغات عربی و ممزوج با کنایات و استعارات دور از ذهن و مبتنی بر مصطلحات کلامی و دینی مربوط به مدال مختلف است. قصیده « شمیسه لندنیه » اشارات متعدد (۲۵) اما غیر روشن و معما مانند رانست به وقایع و اوضاع سیاسی ایران

۲۴- حاجی پیرزاده دوران توقف لندن را پنج سال نوشته است.

۲۵- از جمله آنکه فی المثل اسم گلاستون را به « سنگ بهیج » ترجمه کرده است.

وقدح و ذم اشخاص و مصادر امور ممالک انگلیس و روس در بردارد. نقل چند بیت از آن گویای چگونگی تعقیدات و مشکلات لغوی آن تواند بود.

زاده طیطوس خورد باده کیروس	از نفسش هر خراب معتمر آمد
کله طغیوس دون زیتک مسیحا	مغز پلیدش چو در شغربغر آمد
مهدی هادی پس از گه متمادی	نوم اسمرا مواعظش سهر آمد

گوش که بانگ نفیر روس برآمد	هوش که گوش از خروش کوس کر آمد
لوله برزن که صوت هلهله افزود	سلسله بکن که فوت شیرنر آمد
پهنه قبیچاق زیر دهنه قزاق	قلزم زخار آهنین لپر آمد
سنگ بهیجت بهیچ نام نیرزید	سنگ وهیجت بچنگ ننگ در آمد
جند جبورت فکند در تله گورت	لند فخورت قرین واحسر آمد

الخ

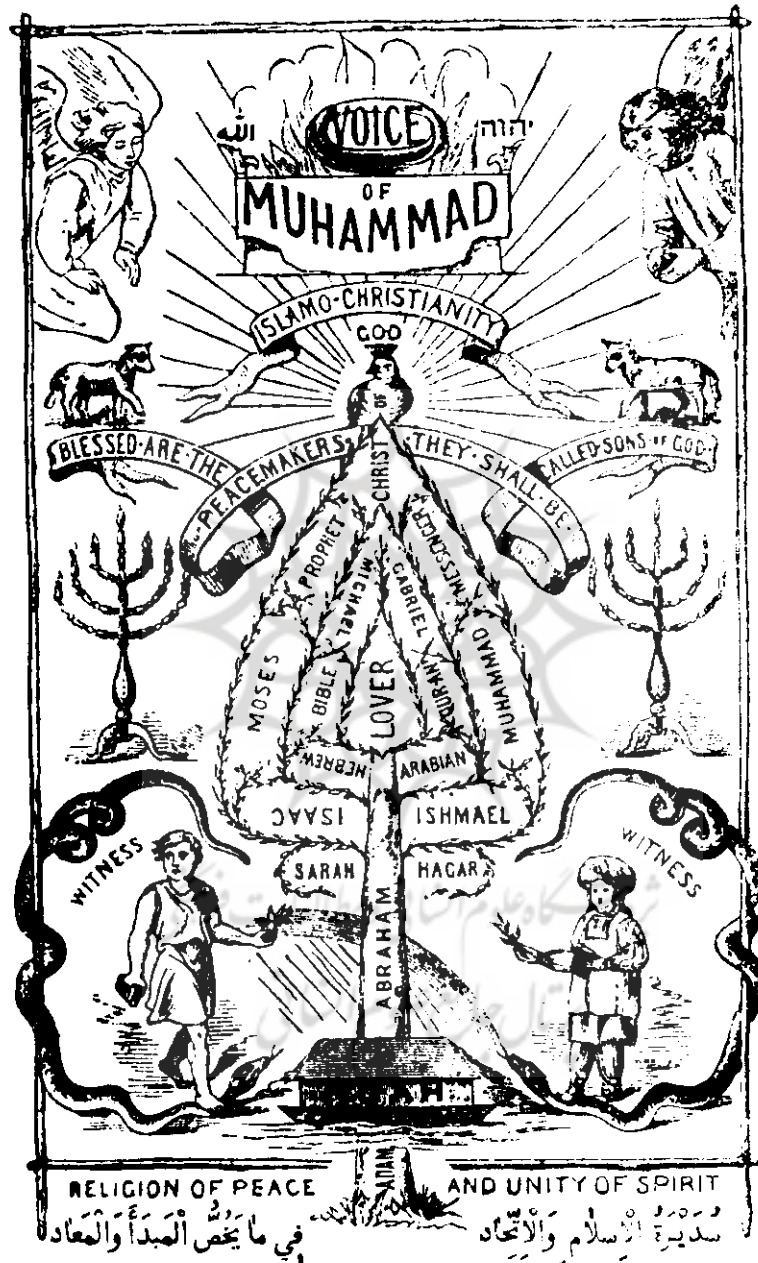
در مثنوی « سدیره ناسوتیه » که مخصوص بیان عقاید کلامی و افکار مذهبی اوست نیز همین نوع استعارات و کنایات عجیب و لغات و اصطلاحات دینی غریب بذهن بچشم می خورد :

کوری چشم حسود پسر غمر	این درخت ما دهد روزی ثمر
آدم خاک سیح الله شود	از رموز اصطفی آگه شود
دهن یک بادام وده بادام و صد	نیست الا دهن نور منتقد
روح بی اب و صفت بی موصوف دان	ابن بی روح ابنیش موقوف دان
سریما هر چند کل اندر کلم	لیک از کل پاک چون اهل قلم

میرزا محمد باقر نقاوه افکار دینی خود را بصورت تصویری هم ترسیم و در پشت جلد جزوه منطبه لندن بچاپ رسانیده است و اینک در اینجا نقل و طبع می شود تا نمودار بهتری از اندیشه های دینی و اعتقادات او نسبت به پیغمبران و مبادی الهی باشد.

(تصویر در صفحه بعد طبع شده است)

مرآة الفصاحه می نویسد که یونانی در شعر گاه «معطر» و گاه «مسیحی» تخلص
سبک کرده است. در غزلی مندرج در خاتمه رساله مطبوع در لندن تخلص «باقر» را هم
استعمال کرده است.



ابیاتی که از او در مراجع نقل شده غالباً منقولاتی است از شیسه لندنیه و سدیة
ناسوتیه. اما در حدیقه الشعراء یک قصیده و یک ترجیع بند از او نقل شده است که
در جای دیگر دیده نمی شود:

علی عالی اعلائی معلی که بود ذات او باعث ایجاد همه کون و مکان

آنکه علیون بودش اسم به تورات وزبور قرقلط نام به انجیل و ولی در قرآن
 من و وصف تو که خاکم پد هان شرمم باد کی توان ذره به خورشید رسیدن آسان
 و مطلع بند اول از ترجیع بند مورد ذکر اینست :

ای قد سروت آفت جانم در جمال تو سخت حیرانم

(۲) اثر دیگر میرزا محمد باقر تفسیری است که مطابق سلیقه و ذوق خود از قرآن کرده. نسخه قسمتی از آن تفسیر که به ادوارد براون داده بوده است اینک در جزء کتابهای مستشرق مذکور در کتابخانه دانشگاه کمبریج محفوظ و ذکر آن در فهرست نسخ خطی مجموعه براون مندرج است. (۲۶) این تفسیر که بنام «روضات لندن و فوحات انجمنی و کنایت از قرآن معطر» نامیده شده تفسیری است منظوم از بیست و شش سوره قرآن. تألیف این تفسیر در ۱۵ ژانویه ۱۸۸۳ در لندن آغاز شده و در ۲۴ مه با تمام رسیده و به ۱۳ « نسیم » تبویب شده است: عرض حال معطر، ذوق وصال معطر، بنای راز معطر، ره نیاز معطر، پذیرش معطر، پوزش معطر....

نمونه‌ای از اشعار این تفسیر را که براون نقل کرده است در اینجا می‌آوریم:

گویند الف اصلش	گاو علف خوارست
باقر الف دارد	پس گاویش کارست
چون گاو موساوی	ذبحش شده واجب
خاکستر جسمش	تقدیس اختیارست

(۳) اثر دیگری که نیکلسن به احتمال آنرا از این دانشمند دانسته «مفتاح العرفان فی ترتیب سور القرآن» است که نسخه‌ای از آن جزء مجموعه «y.g» در کتابخانه ادوارد براون موجود است (ص ۲۹۲ فهرست).

۱۰- ترجمه حال بواناتی در سفرنامه حاجی پیرزاده

در زمانی که بواناتی در بیروت مقیم بود حاجی محمد علی پیرزاده (۲۷) به بیروت

۲۶- به صفحات ۲- ۴ فهرست مذکور مراجعه شود.

۲۷- از عرفای مشهور عصر ناصری و مظفری که بسیار مورد احترام رجال و اعیان طهران بود و در ۱۳۲۱ درگذشت. برای احوال وی نگاه کنید به مقدمه اینجانب بر جلد اول سفرنامه‌وی که به اهتمام دکتر حافظ فرمانفرمایان در سلسله انتشارات دانشگاه تحت طبع است و عن قریب منتشر خواهد شد.

می‌رسد و با یواناتی مکرر ملاقات می‌کنند. یواناتی بابرادر حاجی موسوم به حاجی آفاحسین عم که نزدیک هفت سال در بیروت زندگی می‌کرد دوست بود.

حاجی پیرزاده در سفرنامه‌ای که از مسافرت خود نوشته شرحی مفید و مفصل در احوالات و اعتقادات میرزا محمد باقر تحریر کرده است که نقل تمامی آن می‌تواند بهترین مطلب در ختم این ترجمه حال و موجب تنمیم فایده و اطلاع بیشتر خوانندگان ارجمند باشد. اینک آنچه را که حاجی پیرزاده در حق میرزا محمد باقر نوشته است بخوانید.

میرزا باقر یواناتی، که یوانات یکی از بلوک فارس است، آدمیست دانا و عالم زبان انگلیسی و عبرانی و عربی و فرانسه و فارسی، که زبان خود اوست. انگلیسی و عبرانی را طوری خوب تحصیل نموده و دانا و عالم است که علما و دانایان انگلیسی محتاج او هستند و او را در علم زبان دانی استاد کامل میدانند و در مشکلات زبان باور جوع مینمایند و کتابها و رساله‌ها و مطلبها در زبان انگلیسی ترجمه کرده است. و نیز در زبان عبرانی طوری مهارت و قدرت دارد که علما و بزرگان یهود و نصاری تصدیق به اعلیت او دارند و تتبع او در کتب یهود طوریست که حالا منحصر بفره است و در حین مکالمه بایهودیها بزبانی عبرانی نمیتوانند تمیز بدهند و بشناسند که میرزا باقر از اهل کجاست و از چه طایفه است و شعرها و قصیده‌ها و غزلها بزبان عبرانی گفته که همه یهودیها در فصاحت و بلاغت او تصدیق مینمایند و نیز در زبان عربی بسیار فصیح است و نیز در فارسی چنان اصطلاحات و لغتها را خوب میداند که اول دانا و لغت‌دان فارسی است. تفصیل حالات میرزا باقر اینست که در اول سن خود بجهت معاشرت با طایفه و سلسله نصاری از دین اسلام تجری جسته مذهب عیسوی را قبول میکند و در خواندن کتاب انجیل و کلمات و قاعده و قانون عیسویان مهارت

کامل بهم میرساند و آن مذهب را حق دانسته مردم را دعوت بدین مسیح مینماید و بعد از مدت‌های مدید که در مذهب نصاری غورها و غوصها کرده و مطالبها فهمیده و دانشها تحصیل نموده از روی تحقیق و یقین دانسته و فهمیده که مذهب و طریقه طایفه نصاری بسیار بی‌پایا و بی‌معنی است و کتاب آسمانی آنها که انجیل است کتابیست که بعد از حضرت عیسی بعضی مردم بسلیقه و خیال خود ساخته‌اند و این مطالب انجیل حالیه طایفه نصاری کتاب آسمانی نیست، کله‌اتیست که از روی هوا و هوس هر کسی در دور خود ساخته و نشر داده است و همه مذهب و آئین نصاری بدو کلمه است: یکی مسئله تثلیث است که اب و ابن و روح القدس باشد و دیگر مسئله صلیب است که حضرت عیسی را بصلیب زده‌اند و صلیب را حالا عیسویها نزد خود خیلی معتبر میدانند و محترم میدارند و انجیل مخصوصی که کلمات خدائی یا فرمایشات حضرت عیسی باشد نیست و فرمایشی از حضرت عیسی ابداع چیزی در دست ندارند.

باری آقامیرزا باقر بعد از تحقیق مطلب از مذهب نصاری منحرف شده مذهب یهود را قبول نموده موسوی مذهب میشود و مدت‌های مدید در مذهب موسوی کتابها خوانده و مطالبها نشر داده و سلیقه‌ها بکار برده و در عبرانی مطالبهای خوب فهمیده و همه اوقات خود را با علما و بزرگان یهود بسر برده و اساساً مذهب و ادیان و آئین مذهب یهود را دانسته و مدتی مدتی در بغداد و هندوستان در مذهب یهود از علمای مخصوص آنها بوده و مردم را ترغیب و تحریض بدین یهود نموده و اطلاعات و تتبعات در تورات بهم رسانیده و تورات و کتب انبیای بنی اسرائیل

را حفظ نموده ورد زبان خود ساخته و جای خود را همیشه اوقات در کنیسه‌های یهود قرارداد و مهارت تام در علم کتب سه‌اوی بهم رسانیده.

بعد از مدتی که خوب فهمیده و دانسته که مذهب یهود مذهبی است سخت و کهنه و طریقه ایست منسوخ شده و قواعدیست خراب شده از آن مذهب نیز خود را خارج نموده آقا سیرزا باقر لا مذهب صرف میشود و او را «سیرزا باقر کافر» مینامند و مدتی لا مذهب شده داخل هیچ مذهبی و آئینی نمیشود تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب زیارت میکنند. اظهار تملط و مهربانی نسبت با او میفرمایند و او را از بند ضلالت و جهالت رهانیده مظهر توجه و لطف میفرمایند و میرزا باقر رجوع بخواندن قرآن مجید و تلاوت آن نموده، چون در علم عربی مهارت و تتبع داشته وقت خود را صرف بخواندن تفسیر قرآن نموده و کلمات و آیات قرآن مجید را مطابق با کلمات و آیات و روایات تورات و انجیل نموده و نیز مطالبی که در تورات خوانده در باب بروز و ظهور حضرت مسیح و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بطور تحقیق و یقین استدراک نموده و کلمات و آیاتی که تورات در آمدن رسولی که محمد نام دارد و در چه زمان می‌آید آنها را کشف نموده و در صدق و عقیده اسلامیّت افزوده و وقت و عمر خود را بیشتر صرف خواندن تورات و انجیل و قرآن مجید نموده تا آنکه دین بین اسلام از روی تحقیق و یقین بر او کشف و محقق شده و مدتی که در بغداد بوده با هر که از عیسویان و موسویان و بعدای یهود و نصاری درس داده و فهمانیده.

و بعد از آن برای شغل مترجمی زبان انگلیسی بلندن رفته و مدت

پنج سال در شهر لندن توقف نموده و بزبان انگلیسی مردم رادعوت بدین اسلام نموده و بسیاری از انگلیسها رادردین اسلام آورده و آنها را از روی تحقیق و یقین فہم‌انیده کہ دین یهود و نصاری بعد از بروز ظهور محمد رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم منسوخ و قاعده و قانون آنها بی‌پا و بی‌معنی شده. باری بسیاری از کشیشها و مردمان دیگر را بدلائل عقلی و نقلی و ببراہین محکم عقاید آنها را شکست داده میل آنها را بقبول مذهب اسلام آورده و روزنامہا در باب ترویج مذهب اسلام بزبان انگلیسی در لندن چاپ زده و در کوچہ و بازار و گذرہا بمردم داده و ورقہ ہای دیگر چاپ زده باین مضمون کہ «انکسر الصلیب و مات الخنزیر»^(۲۸) و خیالات مردم لندن رادر این صحبتها پریشان کرده و بقدر دو بیست ہزار متجاوز ورقہ ہا چاپ زده و بمردم منتشر کرده و بعضی کشیشها از این معنی و مطلب مستحضر شدہ میرزا باقر رادر کوچہ و بازار گرفته کتک بسیاری باو میزنند و باز او دست از کار خود برنداشته و ورقہ ہای خود را بمردم میدادہ و بسیاری از زن و مرد انگلیسی را بمیل و رغبت بدین مبین اسلام آورده.

ہنگامی کہ حقیر در لندن بودم و مستر برونی را ملاقات نمودم کہ او از شاگرد ہا و تربیت یافتہ ہای میرزا باقر بود چنان معتقد و مقید بدین اسلام شدہ بود کہ مافوق آن تصور نمی‌آید و از بابت اسلام خود خیلی مشعوف و مسرور بود و صحبت و ذکر و فکر خود را منحصر بصحبت اسلامیات و مذهب و آئین میداشت و الحق مستر برونی بسیار باشوق و شعور و شعف بود و قرآن مجید رادر نزد میرزا باقر در لندن بسیار خواندہ و تفسیر آنرا بقدر دانائی خود تحصیل نمودہ بود و کلمات عرفا و حکما و

مردمان خدا را از بر کرده و خیلی عزیز میداشت و خیلی میل و آرزو داشت که از لندن سفر کند و بایران برود برای تکمیل زبان فارسی و استحکام آئین و مذهب اسلام و مکتوبهایی که بحقیق نوشته (۲۹) معلوم میشود که چقدر شوق و میل بقواعد و قانون دین مبین اسلام دارد، خاصه بطریقه عرفا و صوفیه و مردمان خداپرست. باری میرزا باقر بعد از مدت پنج سال توقف در لندن چون دختری داشته بسن هجده سال و در مدرسه لندن تحصیل زبان انگلیسی و بعضی کمالات نموده بطوری که در مدرسه معلم و مدرس شد آن دختر بناخوشی سل و دق مبتلا شده برای تغییر آب و هوا دختر خود را برداشته به بیروت آورده، بعد از مدت قلیلی دختر او در بیروت مرحوم شده. بعد از آن میرزا باقر در بیروت از طایفه عرب بیروت زنی گرفته که حالا یک پسر از او دارد که او را اسحق (۳۰) نام نهاده و پسری که از زن سابق اوست نام او میرزا اسمعیل است بسن چهارده سال و میرزا اسمعیل دانای زبان انگلیسی و عربی و عبرانی و فارسی و فرانسه است و بسیار جوان باهوش و با اطلاع از وضع ادیان مختلفه و تواریخ امتهای سلف است. باری حالا میرزا باقر در بیروت شغش منحصر است باینکه دایم الاوقات صحبت از ادیان مختلفه میدارد و رد بر آنها میگوید و موسویان و عیسویان را دعوت بدین اسلام مینماید و چنان مشاهده شد که میرزا باقر نفسش بهر کس برسد او را از دین خود تغییر داده مسلمان میسازد. الحق در دین اسلام میرزا باقر خیلی با غیرت و باحمیت است و همش هم واحد شده و در مجالس و محافل حرفی و صحبتی نمیدارد بجز اینکه میخواند مردم یهود و نصاری را بدین اسلام دعوت نماید و

۲۹- به حاشیه ۲۰ و ۲۷ نگاه کنید.

۳۰- نام این پسر محمد بوده (به قسمت عیال و اولاد نگاه کنید).

چون زبان عبرانی را خوب میداند و اطلاعات و تتبعات کامل در تورات و کتب انبیای سلف دارد یهودیها خیلی زود بدام او افتاده دعوت او را قبول میکنند و مسلمان میگردند.

در بیروت جوانی که نام او شهعون بود و پسر شخصی یهودی که در یافه قونسول از جانب دولت ایرانست میرزا باقر را ملاقات نموده میرزا باقر بدفعه اول چند کلمه با زبان عبرانی با او تکلم نمود و او را ربود. آن جوان یهودی فردای آنروز بطلب میرزا باقر آمده قدری با میرزا باقر صحبت داشت و آن جوان با فضل و دانش و دانا بزبان عربی و عبرانی و فرانسه [بود]. باری مجلس دوم که آن جوان میرزا باقر را ملاقات نمود و بدلائل و براهین از روی تورات مطلب را با او حالی نمود بی آنکه میرزا باقر تلقین اسلام با او نماید آن جوان آمد حضور جناب مؤید الملک و میرزا باقر و بعضی دیگر برخاسته (۳۱) و بزبان آشکار و بلند گفت که «اشهدان لا اله الا الله و اشهدان موسی کلیم الله و اشهدان عیسی روح الله و اشهدان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و چون موسویها حضرت عیسی را نیز در نبوت قبول ندارند و شهادت نبوت موسی و عیسی و حضرت رسول (ص) داده خود را مسلمان دانست و دست همه را در مجلس بوسیده و بشرف اسلام مشرف شد و اظهار تشکر نموده نشست و واسطه سعادت او بشرف دین اسلام جناب مؤید الملک بود که [هنگام] ورود ایشان به بیروت هرروزه این جوان بنزد ایشان می آمد و میرزا باقر نیز آنجا حاضر بود و چون طایفه یهود گوشت و روغن و پنیر غیر خود را ابداً نمی خوردند و دست نمیزنند آن جوان همان شب را با جمعیت ماها غذا خورد و شب دیگر که در بیروت در خانه

حاجی محمود حکاک مهمان بودیم اورا نیز بهمراه برده در سر سفره حاضر شده همه باو تهنیت گفته اونیز خودرا مسلمان پاک دانسته با همه بطور صفا و یگانگی حرکت کرده صحبت سید داشت و آن جوان حالا در مدرسه بیروت در علم طب و سایر علوم تکمیل شده و باو نوشته ترقی (۳۲) داده اند و پدر او بسیار صاحب دولت و مکتب است و میگفت که در سرمن خیالات بسیار بلند است. امیدوارم بروم بقدم شریف و مردم یهودی که در بیت المقدس میباشند آنها را دعوت بدین اسلام نمایم. باری در آن چند روزی که در بیروت بودیم آن جوان جدید الاسلام دقیقه ای از نزد ماها بجائی دیگر نمیرفت و یکروز جوان دیگر را از طایفه یهود با خود آورد که بکلمات و بیانات میرزا باقر گوش کند و مذهب اسلام را قبول نماید. باری الحق میرزا باقر در این دوره وجودش خیلی مغتنم است چرا که بسیار دمان از طایفه یهود و نصاری بکلمات و بیانات مردم سست عنصر را از راه برده و از اسلامیت خارج نموده بی دین بینمایند و از اهل اسلام از جهت بی علمی و بی اطلاعی و بی تبعی زود از مذهب خود خارج شده بسیاری از دین اسلام خارج میشوند و بسیاری از مردم ایران و ترک که چشمشان بنقش و نگار ظاهر است و از معنی و حقیقت دورند در این صفحات خارجه زود از آئین و مذهب خود خارج شده بی دین میشوند، خاصه اگر با مردم لاابالی و لامذهب بنشینند خودرا سیازند و پیریشان خیال میشوند و مذهب و آئین خودرا تخفیف میدهند. میرزا باقر الحق وجودش خیلی لازم است که نمیگذارد کسی در این صفحات به حرفهای پوسیده مردم بی دین لاابالی رشته اعتقاد و آئین و مذهب خودرا از دست بدهد.

ولی حالاً میرزا باقر خود نیز مردیست نا کامل چرا که همین قدر دانا بقواعد وقوانین دانستن زبان عبرانی و کلمات تورات و کتب انبیای سلف است و نیز تفسیر قرآن مجید را بسلیقه خود ساخته و معنی مینماید و تشیع در احادیث و معنی آیات بطوریکه از ائمه طاهرین و بزرگان دین رسیده ندارد. همینقدر از پیش خود چیزی درک کرده و خوانده است و تولی و تبرای او هنوز محکم نشده و در این باب اهمیتی ندارد و تولی و تبری را معتبر نسیداند و تقدس و تقوی نیز با خود ندارد و مردی متشرع نیست، روزه میشود و نماز نمیکند و معنی ولایت و امامت را نمیداند. همان توسل او بکلمات مخصوص قرآن مجید است. در این صفحات خارجه خوب است میرزا باقر چون زبان مختلفه عربی و عبرانی و انگلیسی میداند مردم یهود و نصاری را دعوت باسلام نماید و بعد از آن شخص عالم فاضل مقدس با تقوائی آن مردم جدیدالاسلام را آداب شریعت بیاموزد و بتولی و تبرا اصلاح نماید، والا میرزا باقر یک نفر یهود یا نصاری را که مسلمان کرد آنها مسلمانی میشوند مثل خود میرزا باقر. میرزا باقر مسلمان متشرع نیست. خودش نیز یهود و ارمنی است که مسلمان شده، پاکی و تمیزی و قانون و قواعد شریعت و نماز و وضو و سایر قواعدی که در مذهب اسلام هست با خود ندارد، ولی جدوجهدی که میرزا باقر در نشر و ترویج مذهب اسلام دارد در عرض خود تا بحال ندیده‌ام. انشاءالله این حالت و این نیت اسباب نجات و رستگاری او خواهد شد و امید هست که کم کم با معاشرت مردمان مقدس و با تقوی میرزا باقر حالت قدس و تقوی بهمرساند.

شیخ محمد عبده که از اهل مصر و از علما و فقها و متکلمین

است و مدتها در لندن بوده و محرر روزنامه عروة الوثقی بوده
 با سید جمال الدین افغانی دوست و رفیق بوده و حالا در بیروت
 مقیم است و مدرس علم حکمت و تفسیر قرآن و سردیست باتقوی
 و تقدس و صاحب علم و قانون شریعت و با اخلاق حمیده چون
 از زیارت بیت المقدس مراجعت نموده بود روز حرکت از بیروت
 با جناب مؤید الملک و میرزا باقر و حاجی آقا حسین بدیدن اورفتیم
 و از صحبت او مستفیض شدیم.»

(پایان)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی